

اقتصاد اثباتی و دستوری

تاریخ دریافت: ۸۱/۲/۲۲

تاریخ تأیید: ۸۱/۵/۳۰

نویسنده: فریتز مک‌لاپ*

ترجمه: یدالله دادگر** محمدنقی نظریپور***

چکیده:

مقوله اثباتی و دستوری از موضوعات محوری و در عین حال جنجالی در حوزه متدلوژی اقتصاد است، همانطور که ملاحظه خواهد شد، مک‌لاپ با روش بسیار مؤثری به تحلیل آن مقوله پرداخته است. پس از ذکر یک مقدمه به مفهوم اثباتی و دستوری و تقابل یا عدم تقابل آنها اشاره می‌کند. مفاهیم علم و هنر و امور هنجاری و دغدغه اقتصاددانان در این رابطه و هنجاری بودن اقتصاد رفاه مباحث بعدی را تشکیل می‌دهند. مک‌لاپ در این بررسی با اعمال شیوه نتبع عالمانه، جزئیات موضوع را مورد کنکاش قرار می‌دهد. دیدگاه‌های مختلف را ذکر می‌کند و ابهامها و سوء تفاهمها و خلطهای مربوط به موضوع یاد شده را، شفاف می‌سازد.

واژگان کلیدی: متدلوژی اقتصاد، اقتصاد رفاه، علم و هنر، اثباتی و دستوری.

* - پرفسور فریتز مک‌لاپ (۱۹۸۳-۱۹۰۲) در سال ۱۹۲۲ از رساله دکتری خود در اقتصاد با راهنمایی پرفسور فون مایرز (از رهبران مکتب اطریش) دفاع کرد. مک‌لاپ پس از تدریس در دانشگاه وین به امریکا سفر کرده و در دانشگاه‌های جان هاپکینز و پرینستون به تدریس پرداخته است. وی سال ۱۹۷۱ به دانشگاه نیویورک منتقل گردید و تا پایان عمر در آنجا ماند.

وی در سال ۱۹۶۷ به ریاست انجمن اقتصاددانان آمریکا برگزیده شد. مطالعات وسیعی در تئوری بنگاه و اقتصاد بین‌المللی دارد (تنها ۱۰۰ مقاله و ۱۷ کتاب در این رشته از وی منتشر گردیده است). وی برای تفهیم دقیق‌تر اقتصاد، به دانشجویان به مقوله روش‌شناسی توجه نیز جدی کرد. یکی از کتابهای وی حاوی ۲۶ مقاله در متدلوژی اقتصاد است که مقاله حاضر نیز یکی از آنها می‌باشد.

** - استادیار گروه اقتصاد دانشگاه مفید

*** - دانشجوی دکتری علوم اقتصادی دانشگاه مفید

گرچه برخی اقتصاددانان، نگران این قبیل کاربردهای صرفاً معناشناختی و فلسفی نیستند، [در عین حال] تمایز بین اثباتی و دستوری، امروزه نقش قابل ملاحظه‌ای در مباحث اقتصادی ایفا می‌کند. این موضوع بیش از ۱۵۰ سال سابقه دارد. در حالی که از نظر برخی صاحب‌نظران تفاوت‌های یاد شده به مرزی بین دو شاخه از یک علم تعبیر می‌شود، برای برخی دیگر علم هنجاری [اصولاً] نقض در اصطلاح محسوب می‌شود، [یعنی] بحث از هنجارها یا ارزشها طبق تعریف، غیرعلمی تلقی می‌شود. البته این دو موضوع، جنبه معناشناختی و فلسفی دارند، ولی این امر باعث نمی‌شود، موضوع بی‌اهمیت یا بی‌فایده گردد. بنابراین روشن‌سازی [و حل‌جایی] بحث، ارزشمند به نظر می‌رسد.

این گونه روشن‌سازیه‌ها هم جنبه تاریخی دارد و هم جهت تحلیلی. در عین حال من در این جا خود را به بحث مسائل تحلیلی محدود می‌کنم.^۱ خواننده‌ای که می‌خواهد، موضوع را در سطح تاریخی دنبال کند (اگر حوصله داشته باشد) می‌تواند، منتظر انتشار بحث تاریخ اندیشه‌ها باشد که در صدد روی کاغذ آوردن آن پس از مفاهیم اثباتی و دستوری هستیم. وقتی ما عقائد اثباتی و سایر ابعاد علم اقتصاد را نوعی تحلیل متدلورژی می‌کنیم، نمی‌توانیم از مقوله معناشناسی صرف‌نظر کنیم. حل و فصل مشکلات معناشناسی و متدلورژی با دشواری مواجه است. این [موضوع] کاملاً قابل درک می‌باشد. به عنوان مثال اگر برخی از نویسندگان، پیچیدگی اقتصاد رفاه را توضیح دهند و نتیجه بگیرند که چند پیش‌فرض آن ویژگی هنجاری دارند، در حالی که برخی دیگر همان پیش‌فرضها را اثباتی تلقی نمایند، در این صورت ممکن است این تفاوت از نظر معناشناسی و یا تفسیر روش‌شناختی آنان باشد.

۱- وقتی ما معناشناسی تحلیلی را از معناشناسی تاریخی متمایز می‌کنیم، نمی‌گوئیم که قبلی مستقل از بعدی است. کلمات بخاطر آن که مردم آنها را برای بیان خاصی بکار می‌برند، معنا دارند، و آن دسته از معانی که کلمات برایشان بکار می‌رود، داده‌های تاریخی محسوب می‌شوند (اگرچه آنها از طریق تعبیر و تفسیر استخراج شده‌اند و نه مشاهده). وقتی معانی در طول زمان و بین گروه‌های مختلف تغییر پیدا می‌کنند، معناشناختی تاریخی این تغییر را نشان می‌دهد. نقش معناشناختی تحلیلی نوعی ترتیب یا بی‌مجدد است؛ [یعنی] شواهد تاریخی و ترتیب زمانی، کنار گذاشته می‌شوند سپس معانی مختلف، در یک قالب نظام‌وار، چنان منظم و گروه‌بندی می‌شوند، تا تمایزات و روابط مهم را منعکس نمایند و به درک مفاهیم، در فحوائی که بکار رفته‌اند کمک کنند.

بدیهی است این که «هنجاری» در این فحوا به معنای تجویزی، مشورتی، القایی، ارزیابی‌گرا، اخلاقی، عاطفی، ابزارگرا و یا سیاسی باشد و یا اثباتی به معنای تشریحی، توصیفی، توضیحی، پیش‌بینی‌گرا، غیرفرضیه‌ای، غیرارزیاب‌گرا، غیرماورایی، غیرقیاسی، عملیات‌گرا، قابل آزمون، قابل اثبات، غیررایزنی و یا سازگار با قضایای مورد توافق باشد، مسأله فرق خواهد داشت.

حتی اگر نویسندگان بر معانی صفات یاد شده، توافق داشته باشند، باز ممکن است قضاوت‌های متفاوتی درباره خصوصیات گزاره‌های مورد بحث داشته باشند، زیرا آنان، لزوماً در همه موارد توافق نخواهند داشت. ما بحث را با ارائه خلاصه‌ای از یافته‌های مربوط به بررسی تاریخی آغاز می‌کنیم.

معانی «اثباتی»

صفت «اثباتی» در ادبیات اقتصاد و علوم اجتماعی بطور کلی و در فلسفه علم، عمده برای بیان اسامی زیر بکار رفته است: علم اقتصاد، پژوهش، علم، نظریه، مسائل، گزاره‌ها، قضایا و نتایج. اما مفهوم صفت مورد نظر، در طول زمان و در میان نویسندگان مختلف، دستخوش تغییرات قابل ملاحظه‌ای شده است. فهرست زیر مرور سریعی بر برخی معانی اثباتی توصیف‌کننده اسامی مرتبط با آن است، اسامی در پرانتز نشان داده شده است:

مسلم، غیرمشروط، نه صرفاً فرضیه‌ای	(نتایج)
تجربی، نه دلخواهانه	(مقدمات علوم تجربی)
احتمالاً درست	(نتایج، مطابق با «واقعیت اثباتی»)
آزاد از استدلال متافیزیکی	(مرحله توسعه علمی)
بی‌ارتباط با علل مؤثر غایی	(علم)
مبتنی بر واقعیت‌های ادراک فوری	(علم)
بدون توجه به عوامل روحی روانی	(علم)
قابل تأیید یا حداقل به صورت تصورکردنی، قابل آزمون	(گزاره‌ها)
نه صرفاً انتقادی یا منفی	(تئوری)
غیرسیاسی، غیراخلاقی	(مسائل)
غیرهنجاری غیرتجویزی	(پژوهش)
غیرمرتبط با ایده‌آلها و ادراکها	(پژوهش)

این فهرست را می‌توان در چند زوج متضاد زیر خلاصه نمود:
 اثباتی (سازنده) در مقابل منفی (انتقادی)، اثباتی (معین) در مقابل نامعین.
 اثباتی (قابل مشاهده) در مقابل غیرقابل مشاهده، اثباتی (قابل تأیید) در مقابل
 غیرقابل آزمون.

اثباتی (توصیفی) در مقابل تجویزی، اثباتی (واقعی) در مقابل هنجاری.
 به علاوه دو اصطلاح وجود دارد که گاهی اوقات به عنوان معادل‌های اثباتی بکار
 رفته‌اند، و در موارد دیگر، برای معنای متضاد با معنای اثباتی بکار می‌رود. یکی از این
 دو اصطلاح، واژه «استدلالی» است که برای همه اثبات‌گرایان فلسفی عملاً به معنای
 غیرقابل مشاهده بکار می‌رود؛ اگر به معنای غیرمتافیزیکی و غیراثباتی بکار نرود. در
 عین حال حداقل برای دو صاحب‌نظر (سیجویک و کینز) این کلمه متضاد معنای
 دستوری، توصیه‌ای و بنابر این معادل اثباتی، تئوریک می‌باشد (پس این دو نفر معنای
 متضادی را که بوسیله اثبات‌گرایان فلسفی بکار رفته است، نپذیرفتند: یعنی اثباتی در
 مقابل استدلالی).

اصطلاح دیگر واژه «طبیعی» است. که در فلسفه متعارف جهت توصیف «قانون» و
 به معنای هنجارهایی بکار می‌رود که توسط عقل، ضرورت اجتماعی، یا فرمانی قدسی
 صادر می‌شود و مقتضای عدالت و دستورات اخلاقی است. در مقابل «قانون طبیعی» (با
 ریشه متافیزیکی)، «قانون اثباتی» قرار می‌گیرد که بطور رسمی مورد استفاده قرار
 می‌گیرد و به صورت مصنوعی نهادینه شده است، [یعنی] از اصول کلی عدالت استخراج
 نشده، بلکه در گداهایی رسمی صورت‌بندی شده، و در یک قالب رایج، مدون شده است.
 در عین حال، در یک بحث علمی، «قانون طبیعی» به معنای قانون طبیعت است، که
 بطور تجربی آزمون شده و بخشی از علم اثباتی در مقابل ساخته‌های دلخواهانه، پندار
 صرف و حاصل خیال، (بنابر این متافیزیکی) می‌باشد. این در تضاد با معنای متقابل، در
 زبان فلاسفه متعارف است: [در آنجا] اثباتی در مقابل طبیعی قرار می‌گیرد.

معانی «دستوری»

معانی صفت «دستوری» از گستردگی کمتری برخوردار است و کمتر گمراه‌کننده
 است. این معنا به روشنی در فرهنگ‌های لغت منعکس شده است: فرهنگ آکسفورد که ۱۳
 معنا برای «اثباتی» ذکر کرده، تنها یک معنا برای دستوری ارائه نموده است: «تثبیت

هنجارها و معیارها». اما [التزام به] این معنا باعث چشم‌پوشی از برخی اختلاف‌نظرهای مهم در کاربرد کلمه، بوسیله اقتصاددانان، دانشمندان علوم اجتماعی و فلاسفه مختلف می‌شود.

مهمترین اختلافات در معانی «دستوری» به درجه‌ای مربوط می‌شود که گزاره‌های مورد بحث چنین هستند:

۱- صراحت نسبت به هنجارها (اهداف، ارزشها) برای چیزی که بدان اشاره می‌کنند.

۲- تمرکز نسبت به مسأله ارزش‌گذاری، بویژه در مقایسه هنجارهای خاص

(اهداف) با نوع مخالفش.

۳- مرتبط با ابزارها و تکنیکهای دستیابی به هنجارهای معین تثبیت شده (غایات)

که در سیستم ارزشهای برخی افراد جایگاه بالایی دارد (البته نه لزوماً فردی که گزاره را بیان می‌کند).

برخی از نویسندگان کلمه «دستوری» را برای دلالت بر همه گزاره‌هایی بکار می‌برند که از لحاظ قصد و یا تأثیر، دارای جنبه توصیه‌ای یا پندآمیز می‌باشند، بدون توجه به این که آیا ارزشهای مورد نظر، مخفی یا به روشنی بیان شده‌اند. مسأله ارزشهای متعارض مطرح شده، یا هدف قابل تحقق (مستقل از نظام ارزشی شخص توصیه کننده) مفروض گرفته شده یا نشده باشد. در عین حال دیگران ترجیح می‌دهند که اصطلاح «دستوری» را از گزاره‌هایی که صرفاً ابزارها و تکنیکهایی را تشریح می‌کند که توسط آنان غایات معینی قابل دستیابی است، جدا کنند. و برخی می‌خواهند اصطلاح دستوری را، از ارزشهای معین صریح و غیرمبهم جدا کنند.

اثباتی در مقابل دستوری

فعالاً بدون ملاحظه معانی مختلف «اثباتی» و با تمرکز بر اثباتی، به عنوان متضاد

دستوری، می‌توانیم به دو مجموعه از عقاید مرتبط با این حقیقت متضاد [به صورت زیر] فکر کنیم:

دستوری	اثباتی
تجویز	توصیف
توصیه	توضیح
تمرین عملی	نظریه

نظریه	خط‌مشی
اندیشه	عمل
قوانین (گزاره‌های یکنواخت)	قواعد (گزاره‌هایی از هنجارها)
علم	هنر
قضاوتهای واقعی	قضاوتهای ارزشی
گزاره‌ها در وجه اخباری	گزاره‌ها در وجه انشایی

گزاره‌های قابل آزمون درباره واقعیتها بیانیه‌های غیرقابل آزمون احساسی

ما درباره همه این جفت‌های متضاد بحث نمی‌کنیم، برخی از آنها (چه به صورت جدی و چه به شکل ابتدایی)، سوء تفاهم برانگیز هستند. نباید نسبت به بحث زمینه‌های مربوط به «تمرین عملی» و «هنر» که در ستون دستوری قرار دارند کوتاهی کنیم. فراموش نکنیم نویسنده‌ای که بیشترین مسؤولیت را در تطبیق اصطلاحات اقتصاد اثباتی و اقتصاد دستوری به عهده دارد، در واقع بجای تمایز دوگانه، تمایزی سه‌گانه پیشنهاد کرده است. جان نویل کینز بین اصطلاحات اقتصاد اثباتی، دستوری و عملی که به ترتیب با یکنواختیها، معیارها و احکام مرتبطند، تمایز قائل شده است. مناسب می‌دانم (حداقل برای لحظاتی)، از این تقسیم سه‌گانه تبعیت کنم.

سه‌گانگی و انتخاب اصطلاحات

از دیدگاه کینز، اقتصاد اثباتی «آنچه هست» را به شما می‌گوید، اقتصاد دستوری «آنچه باید باشد» را و اقتصاد عملی «برای دستیابی به آنچه که می‌خواهید، چه کار می‌توانید بکنید»^۱

اصطلاح «عملی» در این زمینه مبهم است؛ دو تفاوت مهم را در نظر نمی‌گیرد: یکی تفاوت بین عمل و توصیه و دیگری تفاوت بین توصیه کلی برای موقعیتهای نمونه و توصیه خاص برای موقعیتهای دقیق (و منحصر بفرد). اگر مقصود توصیه در یک مفاد کلی (دستور و حکم) باشد، کاربرد یک اصطلاح با خود توضیحی بیشتر، ترجیح داشت. استفاده وسیع اصطلاح «تجویزی» نیز کمک چندانی نمی‌کند. ممکن است، استانداردهایی

۱- دو عبارت اولی که در گیومه گذاشته شد از کینز است و عبارت سوم از من است، برای این تدوین شده است تا قصد کینز را بیان نماید.

را توصیه کند و بنابر این مترادف با دستوری باشد، یا ممکن است، اعمالی را تجویز کند و معادل «عملی» قلمداد گردد. در این مورد مسأله، بستگی به این دارد که شخص طبق معیارهای موردنظر خودش (ارزشها)، یا مرتبطان و موکلان خودش تجویز کند و یا طبق معیارهای قراردادی دیگر، توصیه نماید.

در مورد اول، «تجویزی» هم دستوری و هم عملی است. اجازه دهید، اصطلاح «ابزاری» را استفاده کنیم که توسط آدلف لو، برای دلالت بر نقش اعمال توصیف‌گری و یا تجویزگری بکار رفته، که از طریق آن، می‌توان به اهداف تعیین شده دست یافت. اصطلاح «دستوری» که یکی از اصطلاحات سه‌گانه می‌باشد، بعداً با تفصیل بیشتری آزمون خواهد شد که بطور کلی ابتدا توضیح داده شد. اما اجازه دهید که در این جا بر این نکته توافق کنیم که هنجارهایی را که آن اشاره دارد، قواعد و یا احکامی نیستند که به شما می‌گویند؛ برای دسترسی به اهداف معین چه باید انجام دهید یا انجام ندهید. بلکه بجای آن، معیارهای اخلاقی (یا زیباشناختی) هستند که به شما می‌گویند چه چیزهایی را خوب یا بد، درست یا غلط در نظر بگیرید. اصطلاح ارزیابی‌کننده با توجه به سیستمهای ارزشهای اخلاقی (یا زیباشناختی)، پیوند مستقیم‌تری با ایده موردنظر دارد. به هر حال در بحث بعدی «دستوری» به معنای «ارزیابی‌کننده» می‌باشد.

شکلهای دستور زبانی

گزاره‌های اثباتی، دستوری و ابزاری اکنون بوسیله ارتباطات ساده بین حوادث A و B مشخص می‌شوند، همچنین به صورت علت و معلول و ابزار و اهداف نیز، ظاهر می‌شوند.

اثباتی: اگر A [واقع شود]، سپس B [واقع خواهد شد]؛ به این معنا که B معلولِ علتِ A است.

دستوری: B خوب است. یعنی شما باید B را کسب کنید (در بدست آوردن B بکوشید).
ابزاری: اگر شما B را می‌خواهید، A، آن را برای شما بدست می‌آورد؛ یعنی A وسیله برای رسیدن به هدف B است.

در رابطه با این واقعیت که جمله‌های دستوری می‌توانند (و باید) در وجه انشایی [و امری] بیان شوند، در حالی که جمله‌های اثباتی، همواره در وجه اخباری مطرح می‌شوند، زیاد بحث شده است. در نماد فوق، گزاره‌های اثباتی و ابزاری به شکل شرطی مطرح

شدند، در شکل اثباتی، وجود علت (A) شرط دستیابی به معلول (B) است. در شکل ابزاری دستیابی به هدف (B) مشروط به واسطه شدن (A) است. جمله دستوری را می‌توان در شکلهای گوناگونی، ریخت، در قالب اخباری، انشایی و شرطی قابل شکل‌گیری است.

اخباری: B خوب است؛ در واقع، B بهترین است. امری: B را بدست آور.

شرطی: ۱- اگر بهترین را می‌خواهید، باید B را بدست آورید.

۲- اگر شما B را بدست نیاورید، [معنایش این است که یا]

الف- شما نمی‌دانید چه چیزی برای شما خوب است؛

ب- شما احمق یا ترسو هستید؛

ج- شما ناراضی یا حقیر خواهی شد و یا حتی مجازات خواهی شد.

در عین حال جای این پرسش وجود دارد، که آیا این اصلاحات گرامری از نقطه نظر منطقدانان قابل قبول است یا خیر. اثبات‌گرایان منطقی حقانیت هر چیزی بجز وجه امری را انکار می‌کنند. مثلاً رودلف کارناب می‌گوید: واقعاً یک گزاره ارزشی چیزی نیست، مگر حکمی که در قالب شکل نادرست گرامری قرار گرفته است. [با وجودی که] این ممکن است بر اعمال انسانها اثر داشته باشد و این اثرات ممکن است، مطابق با تمایلات باشد یا نباشد؛ اما این گزاره نه درست است و نه غلط.

این گزاره هیچ چیزی را تصریح نمی‌کند، نه اثبات و نه رد می‌شود.^۱ تأکید بر این بحث که وجه اخباری کمراه‌کننده است؛ زیرا قضاوت ارزشی هیچ معنایی را نمی‌رساند، خیلی افراطی است. به هر حال اگر من بگویم که به B ارزش می‌دهم، یعنی من برخی از گرایشها یا عدم گرایشهای خود را اعلام می‌کنم. اما من می‌دانم که برای اثبات‌گرایان منطقی اهمیتی ندارد؛ آنان به سلیقه‌ها، اصول و ارزشهای من و شما علاقمند نیستند. اگر بگویم «کیت» دوست داشتنی‌ترین دختر است، آنان از من می‌خواهند که این عبارت را به شکل امری بیان کنم، مثل این که بگویم، «کیت» مرا ببوس.

ارائه جمله‌ها به صورت جمله شرطی، بهتر از این نخواهد شد. انسان ممکن است، بپذیرد که شکلهای ۱ و ۲- الف صرفاً تلاش برای بیان قضاوت ارزشی به شیوه‌ای

1- Rudolf Carnap, philosophy and logical syntax (London: Kegan Paul, Trench, and Trubner, 1935), p.24. partially reproduced in Mor Ton White, The Age of Analysis (3rd printing)(New York: Mentor Books, 1957), p.217.

مؤثرتر است. شکل ۲-ب در تلاش است با تهدید، امکان تأثیرگذاری را بیشتر کند. با این بیان که اگر این کار را انجام ندهی احمق یا ترسو هستی. شکل ۲-ج از این هم تندتر می‌رود و با بیان مجازات، تهدید را بیشتر می‌کند، در صورتی که نتواند برای قبولاندن قضاوت ارزشی خود و عملکردی مطابق با آن، طرف مقابل را قانع کند. ضمناً در این شکل، به وضوح بیان نشده که چه کسی از ارزیابی ارائه شده نفع می‌برد، من، ما، اکثریت مردم تحصیل کرده، رأی دهندگان یا همه مردم، دولت، شاهزاده و یا دیکتاتور. حتی بدون این شناسایی نیز، این گزاره به نظر می‌رسد، تصریحی را بیان می‌کند؛ در واقع احکام پیش‌بینی شده برای مخالفان، ممکن است حالت تحمیلی داشته است، از این رو این گزاره می‌تواند (حداقل به صورتی قابل تصور) آزمون شده و تصدیق و یا رد شود. اگرچه شاید، گزاره شکل ۲-ج، از قضاوت ارزشی به گزاره اخباری درباره اخلاقیات و کدهای گروه یا جامعه ارتقاء یافته باشد، و یا به یک گزاره ابزاری تبدیل شده که بیانیه‌ای به این صورت ارائه دهد که: «اگر شما می‌خواهید از جریمه‌های اجتماعی یا قانونی جلوگیری نمایید، باید به گونه‌ای عمل کنید، تا نشان دهد که شما همچنین به ارزش B معتقد هستید و بنابر این شما متوسل می‌شوید به A، زیرا ابزار مناسبی برای دستیابی به B است.» در این گزاره توصیه‌ای، B تبدیل به یک ابزار واسطه‌ای شده است؛ (ابزاری برای جلوگیری از تهدیدهای تحمیل شده بر آنانی که موافق همسو شدن با قضاوت ارزشی به نفع B نیستند).

زبان کتاب آشپزی

بسیاری از بحث‌های علم دستوری و تکنولوژی به کتاب آشپزی یا قدری عمومی‌تر به کتاب «دستورالعمل» نسبت داده می‌شوند، زیرا شباهتی بین گزاره‌های تجویزی و گزاره‌های دستوری وجود دارد. حقیقت امر این است که دستورات در کتاب آشپزی (یا کتاب تکنولوژیکی) معمولاً به شکل امری، نوشته شده و بنابراین نویسندگان آن کتابها از گزاره‌های دستوری منطقی تبعیت می‌کنند.

بیشترین دستورات استفاده شده در کتاب آشپزی عبارتند از: بخور، بپز، قاچ کن، قطعه قطعه کن، بشور، خیس کن، خشک کن، تکان بده، آب کن [ذوب کن] بپز، بجوشان، پشت و رو کن، سرخ کن، اضافه کن، که البته همه آنها با مقادیر مشخص از سایر مواد برای درست کردن غذاهای خاص به کار رفته است.

در عین حال هر مجموعه از دستورات‌العملها با یک عنوانی مانند: کیک خرچنگی، املت پنیری یا سوزت کاغذی آمده است. از منظر منطقی، عنوان موردنظر قضیه اولیه یک گزاره فرضیه‌ای است، قضیه‌ای که هدف موردنظر را بیان می‌کند. به عنوان مثال، اگر شما املت پنیری برای n نفر می‌خواهی باید تعداد $2n$ ، عدد تخم مرغ در نظر بگیری....

بنابراین، دستورات کتاب آشپزی، به شکل دستوری، برای دانشجویان تازه‌وارد منطق گمراه‌کننده است، گرچه برای دانشجویان متوسط آشپزی بسیار سودمند است. یک آشپز منطقی، می‌تواند هر دستورالعملی را در قالب جمله اثباتی علی و معلولی ارائه کند: اگر تعداد $2n$ تخم مرغ در نظر بگیری برای n نفر املت خواهی داشت. اما چون کتاب آشپزی مطابق قضایای علی و معلولی سازماندهی و طبقه‌بندی نشده است، بلکه طبق اثرات و نتایج طبقه‌بندی شده است، شیوه انتقال مناسب‌تر، درباره اهداف و ابزار، استفاده از گزاره‌های ابزاری می‌باشد. یعنی همان گونه که قبلاً بیان شد، اگر شما املت پنیری برای n نفر می‌خواهید، باید به تعداد $2n$ تخم مرغ در نظر بگیرید.

ممکن است، موضوع به این بحث انحرافی نیز کشیده شود که آیا کتاب آشپزی به علم آشپزی تعلق دارد یا به هنر آشپزی. البته پرسش فراگیرتر از این است. [زیرا ممکن است بپرسند که] آیا احکام ابزاری بخشی از هنر است؟ آیا علم محدود به گزاره‌های اثباتی خواهد بود؟

هنر و علم

کسانی که از آشپزی، به عنوان یک هنر یاد می‌کنند، مقصودشان این نیست که کتاب آشپزی خواندن و مطابق دستورات آن علم کردن یک هنر است، و یا این که با ظرفهای معمولی و بدون آموزش غذا پخته و صرف شود. بلکه مقصودشان از هنر آشپزی، دارا بودن توانمندی لازم برای طبخ غذاهای نادر، توسط کسانی است که غذاهای ویژه تدارک می‌بینند (که آنها از تصور فوق‌العاده استمداد گرفته و از حس تشخیص [مربوط به غذا] عالی برخوردارند. «هنر» در این فعالیت دقیقاً در یک تمرین عملی معمولی و از احکام پیش پا افتاده فاصله می‌گیرد.

این معنای هنر، به عنوان یک اجرای برتر، برای بیشتر عملگرایان، در تقابل با معنای دیگر هنر، به عنوان بدنه‌ای از دستورالعملها جهت عمل، است؛ این معنای هنر یکی از معانی فرهنگ لغت است که به صورت وسیعی به عنوان متضاد علم به کار رفته است.

هنر در این جنبه، مشابه علم، یعنی یک دانش نظاممند است که با روشی متفاوت از آن تنظیم شده است، [به گونه‌ای که] بیشتر برای استفاده عملی فوری، مناسب است. همان گونه که جان استوارت میل تبیین نموده است، علم، بدنه‌ای از دانش طبقه‌بندی شده بر مبنای علت‌هاست و هنر، بدنه‌ای از علم طبقه‌بندی شده براساس معلول‌هاست (که علل آنها اغلب موضوع علوم مختلف دیگری هستند).

بیان موجز بنتام، که علم دانش است، در حالی که هنر عمل است، ما را با دو معنای متضاد از هنر مواجه ساخته است. به روشنی می‌توان گفت، که نه همه دانشها علم و نه همه عملها هنر هستند. ممکن است، کسی بگوید: دانش سطح بالا(نه دانشی که همه می‌فهمند)، علم است،^۱ اما عمل سطح بالا(نه عملی که همه انجام می‌دهند) هنر است. اما چون بطور مجازی، تمامی عملها (و مشخصاً تمامی عملهای سطح بالا)، دانش را پیش‌فرض خود می‌دانند، [در این صورت] همانطور که برخی نویسندگان پیشنهاد می‌کنند، ممکن است «هنر» و علم کاربردی بصورت مترادف بکار روند.

آنان که هنر را به عنوان دانش عملی تعریف می‌کنند، اغلب در تشخیص و تمایز درجات مختلف عملی بودن و درجات مختلف عمل ناکام مانده‌اند. تفاوت‌های مهمی بین کتاب راهنمای تکنولوژی، توصیه تکنولوژیکی در یک موقعیت دقیق، دستور عملی داده شده برای فعالیت فوری و سرانجام کتابچه دستورات اجرایی، وجود دارد. هنوز همه اصطلاحات دانش تجربی، کاربرد عملی دانش و عمل، بصورتی غیرقابل تمییز، هنر نامیده می‌شوند.^۲ اجازه بدهید شکایت منگر را از این سردرگمی یادآوری کنیم.

ایده مهمی که من در طراحی یک سری فعالیت عملی چون هنر، می‌پذیرم، مستلزم شناخت ترکیبی از ویژگیهای انسانی است، که منحصرأ از کتابها یا سخنرانیها بدست نمی‌آید. این فعالیتها به این خاطر هنر محسوب می‌شوند، که درخواست قضاوت و شهود و ابتکار و تصویری نمایند؛ آنها درخواست مهارت می‌کنند تا [با کمک آن] برای انجام پیشرفتهای مناسب و تجویزهای موفق و مورد نیاز، تشخیص و پیش‌بینی درست

۱- به بحث معانی علم توسط شومپتر(در کتاب تاریخ تحلیل اقتصادی، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۵۳) مراجعه کنید. یکی از تعاریف شومپتر دانش علمی را از دانش عوام و آدمهای صرفاً عملیاتی جدا می‌کند.

۲- کلمه آلمانی برای هنر «کانش» می‌باشد، اما در زبان آلمانی، از اسم ترکیبی «کانش تهر» (برای هنر به عنوان بدنه‌ای از دستورالعملها و احکام)، «کانش تگل» (برای هنر به عنوان یک دستورالعمل یا یک قاعده برای کاربردهای عملیاتی) و کانش فرتیقه(برای هنر به عنوان یک مهارت فنی) استفاده می‌شود.

انجام دهند. این جاست که فاصله حقیقی بین علم، دانش علمی، و حتی تکنولوژی و دستورات عملی عمومی، آشکار می‌گردد.

تا چه میزان می‌توان گفت که هنر، هنجاری است و یا عناصر مهم هنجاری دربر دارد؟ اجازه دهید، رأی خود را برای استفاده اصطلاح دستوری به عنوان معادل ارزیابگر (یعنی به جهت رجوع به معیارهایی برای قضاوت این که امور خوب یا بد، درست یا غلط هستند) و نه به عنوان قواعد مفید در دستیابی اهداف معین خاطر نشان کنم. در این مفاد، هنر تا آنجا هنجاری است که، فعالیت مورد نظر درخواست نوعی قضاوت ارزشی، اخلاقی و یا زیباشناختی باشد؛ جایی که هیچ قضاوت ارزشی مطرح نیست، خنثی و یا غیرهنجاری خواهد بود. به بیان دیگر هنر مطلقاً نمی‌تواند تحت عنوان هنجاری قرار گیرد، مگر پس از آن که قضاوت بکار رفته از لحاظ محتوای ارزشی آزمون شود.

این که هنرهای زیبا و هنرهای تجسمی التزام به معیارهای زیباشناختی را پیش‌فرض می‌گیرد، امری بدیهی است. با این وجود، هنرهای پزشکی و مهندسی، ممکن است، بدون از دست دادن «ارزش خنثایی اساسی» راه طولانی در پیش داشته باشند. به همین صورت، هنر انجام توصیه سیاست‌گذاری اقتصادی (که نیازمند مهارت‌های تشخیص و پیش‌بینی و هوش بین رشته‌ای است)، ممکن است، بدون هیچ نوع انحراف از ارزش خنثایی توصیه‌گر، بر مبنای استانداردهای اخلاقی مورد توافق پیش برود. یک مشاور اقتصادی، هنر بکار می‌برد، نه به این خاطر که توصیه‌هایش به اهداف معینی خدمت می‌کند که مطلوب مردمی است که متعهد به ارزشهای معینی هستند، بلکه به این جهت که توصیه‌اش پیش‌فرضهایی فراتر از علم اقتصاد دربر دارد: (مثلاً) علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تعلیم و تربیت و سیاستمداری، همچنین قضاوت تشخیص (بازشناختی) و پیش‌گویی تشخیص شهود و ابداع.

در این جا، می‌توان یک مفهوم دیگر از هنر را بیان کرد، [یعنی] آنکه در گروه‌بندی رشته‌های آموزشی بکار می‌رود که توسط دانشکده‌های غیرحرفه‌ای، در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شوند. هنرها در محاوره آکادمیک بطور ریشه‌ای، دارای نظمهای آموزشی قرون وسطایی (دستور زبان، منطق و خطابه) و علوم چهارگانه قرون وسطی (ریاضی، هندسه، موسیقی و نجوم) بودند. در مجموعه تجدید ساختارهای جدید، دانشگاهها، نظم آموزشی دیگری را در دانشکده‌های هنر و علوم ایجاد نمودند. در برخی از مؤسسات بخش اطلاعات ادبی، برای تخصص پیدا کردن در موضوعات هنر و بخش آزمایشگاه

برای تخصص‌های، علمی ایجاد شد. صفت «هنجاری» با چنین تقسیم‌بندی‌هایی از موضوعات، ارتباطی ندارد. برخی اوقات زمینه‌های طبقه‌بندی شده، تحت عنوان علوم انسانی به عنوان بخش جدا نشدنی از تعهدات برای سیستم‌های ارزشی غیرعلمی ملاحظه شده است. این امر نیز اگر کاملاً غلط نباشد، کاملاً سطحی است. مطالعات در زبان‌شناسی یا کتیبه‌شناسی هرگز ارزش خنثی‌تر از مطالعات صوت‌شناسی و باستان‌شناسی نیست.

هنجارها، ارزشها، قواعد، احکام، توصیه، اقتناع، فرمان

گرچه تکرار یا تأکید، آنچه بیان شد، ملال‌آور است، ولی می‌تواند، برای جداسازی مجدد اسامی که مرتبط، ولی در معنا متفاوتند، مفید باشد. [اینها عبارتند از]: هنجارها، ارزشها، قواعد، احکام، توصیه، اقتناع و فرمان (ما می‌توانیم همچنین مفاهیمی مانند دستورالعمل، توصیه‌نامه و رهنمود را اضافه کنیم). ایده مشترک در میان همه این اسامی آن است که فعالیت‌های برخی باید، هدایت شوند: به افراد گفته می‌شود که چه چیزی را انجام دهند و چه چیزی را انجام ندهند. یک سری تفاوت‌های ضمنی نه در محاورات معمولی ملاحظه می‌شوند، و نه حتی در تحلیل زبانی پیشرفته. البته تفاوت بین راهنمایی، اقتناع و فرمان آشکار است، اما اختلاف بین احکام و مشاوره یا بین هنجارها، قواعد و احکام واضح نیست.

شاید بتوانیم بر تفاوت بین عمومی و نوعی و معین موافقت کنیم. مشاوره و راهنمایی، اقتناع و فرمان ممکن است، هم به موقعیت‌های نوعی و هم به موقعیت‌های معین، برگردد (معین نسبت به زمان، مکان و افراد مورد نظر می‌باشد). هنجارها، ارزشها، قواعد و احکام، همواره عمومی هستند و کاربردهایشان در موارد دقیق [و خاص] به تفسیر شخص هوشیار و اگذار شده است. هنجارها و ارزشها بازگشت به آن سیستم ارزش‌گذاری دارند، که افراد آن را معتبر می‌دانند، (با مقررات تحمیل شده است) اما لزوماً، آنها را ارزش مورد نظر خود، قلمداد نمی‌کنند (روی هم رفته افراد مکرراً نسبت به هنجارهای قانونی، اخلاقی و مذهبی تخطی می‌کنند و آداب و سنت‌های اجتماعی را نقض می‌کنند). احکام و اصول از سوی دیگر، توصیه‌های عمومی محسوب می‌شوند که اعمال اختیاری را در راستای منافع و یا به سوی اهداف مطلوب هدایت می‌کنند. قواعد ممکن است، به صورت هنجارها یا اصول و احکام باشند؛ لفظ مربوطه مفاد خاصی ندارد که به

یکی از آن دو مرتبط گردد. سپس هنجارها که قواعد اجرایی خود تحمیل هستند، یا بوسیله اجبار یا اضطراب به صور گوناگون تحمیل می‌شوند، عمده و نه منحصرأ به اهداف اجتماعی مرتبطند، در حالی که اصول و احکام، قواعد رفتار مناسب برای دستیابی اهداف انتخاب شده توسط خود تصمیم‌سازان می‌باشند.

این توضیحات معناشناختی، تصمیم لغت‌شناسی پیشین، ما را، که صفت هنجاری را برای ارجاع به هنجارها یا قضاوت‌های ارزشی و صفت ابزاری را، برای اشاره به قواعدی که رفتارهایی را که برای دستیابی روشن به اهداف بیان شده را هدایت می‌کند، توجیه خواهد کرد. بخاطر ایمن‌شدن از سوء تفاهم، باید اضافه کنیم، که احکام و اصول ممکن است، برای عمل فردی یا گروهی و برای دستیابی به اهداف فردی و گروهی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین این احکام و اصولی برای خانوارها وجود دارد که به آنها می‌گوید: در خرید، بودجه‌ریزی، قرض گرفتن و امثال آن باید مراقب چه چیزهایی باشند؛ اصولی برای قانون‌گذاران وجود دارد که به آنها می‌گوید: در وضع قانون چه ملاحظاتی بکنند تا بیکاری و فقر کاهش یابد، رشد اقتصادی شدت گیرد و سایر اهداف ملی محقق شود.

کتاب اصول و احکام، جنبه ابزارگرایانه دارد و نه هنجاری، زیرا می‌گوید: برای خواسته‌های معین چه کاری باید کرد و نمی‌گوید آن چیزها منفعت‌آوردند و یا به هزینه‌شان می‌ارزند.

جایگاه منطقی گزاره‌های دستوری

از بررسی ادبیات فلسفی روشن شده است که گزاره‌های دستوری یا بیانها و قضاوت‌های ارزشی، جایگاه بدون ابهامی، در میانی منطقی ندارند. آنها (براساس این که کدام گروه منطقی رأی دهد)، می‌توانند گزاره‌هایی تجربی، یا تحلیلی باشند و یا اساساً گزاره نباشند. اختلاف در قضاوتها همگی به جهت اختلافات بین مکاتب منطقی نیست، بلکه برخی به اختلافات معنایی نیز، مربوط می‌شود، چون معنای یک جمله هنجاری مبهم می‌باشد.

راههایی وجود دارد که نشان می‌دهد (فرضاً) جمله دستوری یگ گزاره تجربی است. سیاستهای ایالات متحده آمریکا، بین سالهای ۱۹۶۳-۱۹۶۷ نشان می‌دهد، که جلوگیری از بیکاری وسیع نیروی کار، مهمتر از حذف کسری در تراز پرداختهای

خارجی قلمداد شده است. این جمله‌ای درباره‌ی نظام ارزشها یا اهداف مطلوب حکومت (قوای قانون‌گذاری و اجرایی) می‌باشد؛ براساس روابط تعریفی و تئوریکی خاص می‌توان، آن را مورد آزمون قرار داد و در نتیجه به عنوان یک گزاره‌ی عملی ارائه نمود. در عین حال از آنجا که این کلام درباره‌ی ارزشهای معقول یا مشترک بین افراد یا گروه‌های معین است، ممکن است، یک جمله‌ی دستوری تلقی شود و [عملی بودن آن] مورد انکار قرار گیرد. [یعنی] «این که اشتغال کامل نسبت به تعادل تراز پرداختها از اهمیت بیشتری برخوردار است»، یک قضاوت ارزشی اصیل است. اما این که «حفظ اشتغال کامل نسبت به تراز پرداختهای خارجی مهمتر است» یا این که برای دولت یا برای اکثریت مردم بیشتر اهمیت دارد، یک قضاوت ارزشی اصیل نیست.

«اگر کاهش در کسری تراز پرداختها مطلوب باشد، اما نه به قیمت افزایش بیکاری، بنابراین، کنگره نباید، مالیات بر درآمد را افزایش دهد». این به نظر می‌رسد واقعاً دستوری باشد؛ در این گزاره، حتی کلمه‌ی باید نیز بکار رفته است. در عین حال گزاره‌ی موردنظر، صرفاً بیان می‌کند که یک افزایش در مالیات، هم اشتغال را و هم کسری پرداختها را کاهش می‌دهد. همچنین یک استدلال درست را درباره‌ی ارزشهای نسبی، ترسیم می‌کند. آن گزاره در صدد متقاعد کردن هیچ‌کس نیست که این ارزش‌گذاری را بپذیرد. فرض مخالف ممکن است با استدلال متضاد ساخته شود و گزاره به همان صورت بیان شود: اگر کاهش در کسری تراز پرداختها، حتی به قیمت افزایش بیکاری، مطلوب است، در آن صورت افزایش در مالیات بر درآمد، کنار گذاشته نمی‌شود. افزایش در مالیات بر درآمد نفی نمی‌شود. (در این مورد کلمه «باید» نمی‌تواند به صورت مناسبی بکار رود، زیرا گزاره‌ی مذکور، نه تنها همراه با پیش‌فرض مقایسه بین ارزشهای کاهش کسری و افزایش بیکاری است، بلکه همچنین پیش‌فرض ارزیابی مقایسه‌ای دیگر آثار جانبی افزایش مالیات را نیز در بر دارد). نکته‌ای که در این جا وجود دارد، این است که ارتباط بیان شده، بین افزایش مالیات و کسری پرداختها بطور غیرمستقیم، گزاره‌ی موردنظر را عملیاتی می‌سازد [به این صورت که]:

«مردم آمریکا از افزایش بیکاری ناخرسندند و آن را قیمت منصفانه‌ای برای کاهش در کسری نمی‌دانند». اگر ما بتوانیم بر تعاریفی عملیاتی، برای تمایلات پیش‌بینی شده در این گزاره، توافق کنیم، (به عنوان مثال اخذ جوابهای معین در رأی‌گیری) این ادعا به نحو

قابل درکی آزمون‌پذیر است و گزاره مورد نظر می‌تواند، به عنوان یک نمونه تجربی مشخص شود. بنابراین، ممکن است، گزاره مذکور، که به عنوان یک قضاوت ارزشی آشکار شده، انکار شود. یک گزاره درباره عکس‌العمل مردم، حتی اگر آن عکس‌العملها، بیانگر ارزیابیهایشان باشد، توسط اکثر صاحب‌نظران منطق به عنوان گزاره دستوری قلمداد نمی‌شود و مطمئناً تجربه‌گرایان افراطی نیز به آن، عنوان دستوری نمی‌دهند. در واقع وقتی که آنان از «علم اخلاق» سخن می‌گویند، آنچه در ذهن دارند، یک مطالعه تجربی از رفتار مشاهده شده، یا قابل مشاهده در پاسخگویی به حوادث خاصی می‌باشد.

قضاوت‌های ارزشی، می‌توانند ابزار گزاره‌های تحلیلی، تلقی شوند که بوسیله استنباط منطقی، از مفروضات بیان شده (مثلاً از قرارداد یا تصمیم درباره یک نظام معین ارزشها) قابل استخراج هستند. با فرض قرارداد مذکور با تمام «قواعد ارزش‌شناختی‌اش»، با استفاده از بیان فلیکس کافمن، انسان می‌تواند (با فرض ثبات سایر چیزها) استنتاج کند که آیا ۳ درصد بیکاری با کسری پرداختهای دو میلیارد دلاری بهتر یا بدتر است از ۴ درصد بیکاری با کسری فقط یک میلیارد دلاری. قضاوت ارزشی به حسب قواعد ارزش‌شناختی معین درست است، اگر بدرستی از سیستم ارزش‌شناختی استخراج شده باشد. به نظر من شکل این وضعیت این است که تعداد نامشخصی از چنین سیستم‌های ارزشی وجود دارند و ما هیچ معیاری برای انتخاب مناسب‌ترین قرارداد در اختیار نداریم.

مطابق دیدگاه اثبات‌گرایان منطقی، قضاوت‌های ارزشی اصلاً گزاره محسوب نمی‌شوند. جمله‌هایی که در این گونه قضاوتها مطرح می‌شوند چیزی نمی‌گویند. جمله‌ای که می‌گوید: «کاهش کسری تراز پرداختها از دو میلیارد دلار به یک میلیارد دلار به افزایش در بیکاری از ۳ به ۴ درصد می‌ارزد»، هیچ چیزی را بیان نمی‌کند که بتواند درست یا غلط باشد، بنابر این در دیدگاه اثبات‌گرایان منطقی این جمله بی‌معنا است. من می‌پذیرم که این صورت‌بندی از قضاوت علیه جمله‌های دستوری به صورت غیرمعقولی تند می‌باشد. جمله محکوم شده، برای من و احتمالاً برای بسیاری دیگر مفهوم کاملاً مناسبی دارد، حتی اگر من به آسانی بپذیرم که آنچه بیان می‌کند، قابل اثبات یا رد نباشد. برای نشان دادن تفاوت بین «بی‌معنی» و «غیرقابل آزمون»، من پیشنهاد

می‌کنم که ما مفاد جمله بیان شده و محکوم شده را با مفاد زیر مقایسه کنیم:

«کاهش در کسری، صورتی سبزگونه است و بسیار متبحرانه و شرقی‌تر است تا افزایش در بیکاری.» حتی این جمله ممکن است، مفادی را ایجاد کند، اگر کدهای مخفی‌ای برای رمزگشایی کلماتی که معنا را از بین می‌برند، داده شده باشد و معانی عادی فهمانده شوند. خود این ادعا که، جمله بیان‌کننده قضاوت غیرقابل آزمون بی‌معناست نیز، قابل آزمون نیست، و از این رو با معیار پیشنهادی خودش بی‌معنا می‌شود. با صحبت در قالب یک زبان منطقی‌تر، من یافته بی‌معنا بدون قضاوت ارزشی را گستاخانه و افراطی می‌دانم. این کافی است که گفته شود که قضاوت‌های ارزشی محض، از راه‌های تجربی قابل آزمون نیستند، پس نمی‌توانند، در قالب بدنه علم اثباتی پذیرفته شوند.

اثباتی در مقابل مشاهده‌ناپذیر

با کف قرار دادن بحث «دستوری» از نظر اثبات‌گرایان منطقی، ما بطور غیرعمدی معنای «اثباتی» را تغییر داده‌ایم: [به این صورت که آن] از متضاد «دستوری» خارج شده است (زیرا دستوری یعنی غیرقابل مشاهده و غیرقابل آزمون) و متضاد «غیرقابل مشاهده» گردیده است.

اثبات‌گرایان منطقی یا تجربه‌گرایان تندرو، قبول ندارند که تغییری، در معنا حاصل شده است: [زیرا از نظر آنان]، دستوری برابر با متافیزیکی و آن نیز مساوی غیرقابل مشاهده، برابر با غیرقابل آزمون [و در نهایت] برابر با بی‌معنا است. برای من این اصطلاحات کیفی‌های متفاوتی هستند بنابراین، متضادهایشان نیز متفاوتند. من در حمایت از دیدگاه خود، شواهد قابل آزمونی دارم. اجازه دهید شکایت شومپیتر را درباره این اصطلاحات یادآوری کنم:^۱ [همچنین] اظهارنظرهای جان نویل کینز، واضع اصطلاح اقتصاد اثباتی، تفسیرها میلتون فریدمن، در مقاله‌اش در این باره، و تذکرات تجالینک کوپمنز در بحث متدلوژیکی‌اش را به اختصار بیان کنیم. برای هیچ یک از این نویسندگان، اقتصاد اثباتی، محدود به قضایای مشاهده‌پذیر و این که آن تنها بر روابط

۱- کلمه اثباتی در این جا هیچ ربطی با اثبات‌گرایی فلسفی ندارد. این اولین هشدار علیه خطرات خلط و سردرگمی ناشی از کاربرد کلمات از سوی نویسندگانی است که برخی اوقات خود مسائل را قاطی می‌کنند (مراجعه شود به شومپیتر تاریخ تحلیل اقتصادی منبع ذکر شده ص ۸).

مشاهده‌پذیر دلالت دارد، نیست. برخی از (اگر نگوییم همه) آنها بر «آزمون‌پذیری قابل تصور» به عنوان معیار شایستگی اقتصاد اثباتی، پافشاری می‌کنند؛ اما آزمون مذکور ممکن است، به صورت غیرمستقیم (و از طریق تطابق تقریبی نتایج استخراج شده با آثار مشاهده شده) صورت گیرد، نه به شکل مستقیم (از طریق تأیید تجربی تمام مفروضات، از جمله فرضیات اساسی).

بجای اطناب سخن، در این مسأله ممکن است، به چند جمله اخیر خود اشاره کنم، که در آنها تلاش نمودم، نشان دهم که گزاره‌های اقتصاد اثباتی ممکن است - نه این که باید - برحسب ساخته‌های ذهنی محض، تصور شوند [بگونه‌ای] که برخی از آنها [حتی] متناظر عملیاتی نداشته باشند.^۱ بنابراین، «اثباتی» در اقتصاد اثباتی بطور قطع، معادل «قابل مشاهده» نیست.

اثباتی در مقابل غیرقابل آزمون

شاید ذکر این مطلب تکراری باشد که بسیاری از - شاید اغلب - اقتصاددانان، امروزه بر آزمون‌پذیری محسوس گزاره‌های اقتصاد اثباتی پافشاری می‌کنند، گرچه برخی از آنها به آزمونه‌های غیرمستقیم که در ارتباط با نتایج گزاره‌ها صورت می‌گیرد، قانع شده‌اند و نیازی به آزمونه‌های مستقیم مفروضات خود نمی‌بینند.^۲ در عین حال طراحی اقتصاد اثباتی، متضمن پافشاری بر آزمون تجربی (در مقابل اثبات منطقی صرف) نیست. طراحی مذکور صرفاً برای جداکردن این بدنه از دانش، از اقتصاد دستوری و شاید از اقتصاد عملی یا ابزاری است. به بیانی دیگر «اثباتی» در اقتصاد اثباتی مترادف آزمون‌پذیری نیست.

1- Fritz Machlup, "Operational Concepts and Mental Constructs in Model and Theory Formation," *Giornale degli Economisti*, XIX (Nuova Serie) (1960), 553-582; "Operationalism and Pure Theory in Economics," in *The Structure of Economic Science*, ed. Sherman Roy Krupp (Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, Inc., 1966), pp. 53-67; and "Idealtypus, Wirklichkeit und Konstruktion," *Ordo*, XII (1961), 21-57.

۲- علاوه بر مقالات مطرح شده در پاورقی قبلی مراجعه کنید به:

Fritz Malup, "The Problem of Verification in Economic," *The Southern Economic Journal*, XXII (1955), 1-21; and "Rejoinder to a Reluctant Ultra-Empiricist," *The Southern Economic Journal*, XXII (1956), 483-493.

دغدغه اقتصاددانان در رابطه با ارزشها

اکنون به نظر می‌رسد، ثابت شد که «اثباتی» در اقتصاد اثباتی به معنای غیردستوری و بدون ارزش‌گذاری است. علاوه بر این، معنای دستوری اگر چه به نحو کافی و به روشنی تعریف نشده، اما به نظر می‌رسد، به شکل نسبتاً مناسبی محدود شده است. در این صورت، خطر کمی وجود دارد که یک اقتصاددان خیره، ارجاعات ارزشی (که نمی‌تواند از بسیاری از آنها در مطالعات و گزارشات خود رهایی یابد)، را با قضاوت‌های ارزشی (که با وضع ارزشی خنثا و عینیت علمی او ناسازگار است) خلط کند. با این وجود، غیر اقتصاددانان مانند فیلسوفان که درباره مسأله ارزشها در فعالیتهای علمی بحث می‌کنند، ممکن است به آسانی به خطا افتند. در واقع می‌توانیم، میزان قابل توجهی از سخنان بسیار درهم و برهم فلاسفه علم را که منعکس‌کننده مشکلات مفروض در مسیر خالص کردن علوم اجتماعی، از ارزیابیهای غیرعلمی است، ذکر کنیم. در نتیجه اقتصاددان، ممکن است، بخاطر بررسی انواع ارزیابی از ارزشها و ارجاعات ارزشی، ناچار باشد، خود نیز، دغدغه ارزشها را داشته باشد. ما باید دریابیم که کدام یک از ارزشها (اگر چنین چیزی باشد) او را به ساختن گزاره‌های دستوری هدایت می‌کند و یا قضاوت‌های ارزشی غیرقابل قبول را در اقتصاد اثباتی، بیان می‌کند.

لیست موردنظر من (آیا ممکن است، تمایل غیرقابل کنترل من برای انتخاب لیستها مورد اغماض قرار گیرد؟) ۱۲ مورد را دربر می‌گیرد که [همگی] به ارزش‌گذاری موردنظر اقتصاددان، ارزش‌گذاری کسانی که حوادث اقتصادی مورد تحلیل اقتصاددانان را تولید می‌کنند، و ارزش‌گذاری کسانی که اقتصاددانان تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی را برای آنان انجام می‌دهند، و یا ارزش‌گذاری کسانی که اقتصاددان می‌خواهد، روی رفتار آنان تأثیر بگذارد، برمی‌گردد. بطور مشخص‌تر ارزشهایی که به اقتصاددان مربوط می‌شوند [عبارتند از]: یک قسم به ارزشهای افراد به عنوان تصمیم‌گیرندگان خرد اقتصادی و تصمیم‌گیرندگان خرد سیاسی (مورد ۱ و ۲) مربوط می‌شود؛ یا ارزشهای گروه‌های اجتماعی جامعه به عنوان یک کل (موردهای ۳ و ۴) یا دولت (مورد ۵) یا ارزشهای مشتریان که اقتصاددان برای آنها گزارش تهیه می‌کند (مورد ۶)؛ و یا ارزشهای مشتریان سمبلیکی که اقتصاددان، تابع رفاه آنان را معین فرض می‌کند (مورد ۷)؛ و یا ارزشهای خود اقتصاددان به عنوان ظرفیت تحلیلگر (موردهای ۸ تا ۱۰)؛ و ارزشهای خود اقتصاددان به عنوان مشورت‌دهنده و متقاعدکننده (موارد ۱۱ و ۱۲). در

این جا لیست مورد نظر را ملاحظه می‌کنید:

۱- ارزش‌هایی (تخمینهای مطلوبیت، سلیقه‌ها، ترجیحات) که در مدل‌های اقتصادی، فرض می‌شوند که افراد باید آن را دارا باشند و ارزش‌هایی که فرض می‌شود، به عنوان تصمیم‌گیرندگان خرد اقتصادی (خانوارها و مدیران شرکتها) برای هدایت در عکس‌العمل نسبت به تغییرات در فرصتها، مورد نیاز است.

۲- ارزش‌هایی که افراد (چه فردی و چه گروهی) ممکن است، به عنوان تصمیم‌گیرندگان خرد سیاسی، از خود بروز دهند؛ در رأی‌گیری در دفاع از یک برنامه خاص، تدارک تغییرات بنیادی، در مطلب نوشتن به روزنامه‌ها و به قانون‌گذاران، در رایزنی‌ها، نطق‌های آتشین، تظاهرات یا شورشها.

۳- ارزش‌هایی که در گروه‌های اجتماعی یا جامعه در کل بوسیله نویسندگان، سخن‌گویان، مبلغان، مدیران مدارس، کلوپها، انجمنها، احزاب، اجتماعات یا هر گروه ذی‌نفوذ و پرمطمراق مطرح می‌شود که توسط آنان ارزش‌های افراد به عنوان تصمیم‌سازان اقتصاد خرد، شکل می‌گیرند و یا تحت تأثیر واقع می‌شوند.

۴- ارزش‌هایی که جامعه یا گروه‌های بی‌نام و نشان یا نهادهای سیاسی، در قالب هنجارهای قانونی یا کدهای اخلاقی یا اقناع اخلاقی بیان می‌کنند و به صورت محدودیتها یا حتی ممنوعیتها یا برداشتن محدودیتها، نسبت به سیستم‌های ترجیح فردی و تصمیمات اقتصاد خرد پدیدار می‌گردند.

۵- ارزش‌هایی که دولت (مسئولین اجرایی و قانون‌گذاران) را در تأثیر بر تصمیم‌سازان اقتصاد خردی، از طریق مقیاس‌های مبتنی بر اعمال قوانین یا انگیزه‌های مرتبط با فرصت‌های آنان، هدایت می‌کنند.

۶- ارزش‌های مشتریان اقتصاددانان (بنگاه‌های تجاری، سازمانهای تجاری و نیروی کار، نمایندگیهای دولتی) که وی آن را به عنوان مبنا و اساس برای تحلیلهایش قرار می‌دهد و با توجه به آن ارزشها توصیه‌های مربوط به سیاستهای بهینه را، برای دستیابی به اهداف مورد نظر تدارک می‌بیند.

۷- ارزش‌های مشتریان سمبلیک (جامعه محلی، ملت یا جامعه جهانی) که اقتصاددان، تابع آنان را در شکل تابع رفاه اجتماعی به عنوان مبنای توصیه‌های سیاستی در جهت خدمت به منافع تعریف شده عمومی، مفروض می‌گیرند.

۸- ارزش‌های خود اقتصاددان به عنوان تحلیلگر که او را در انتخاب موضوع تحقیق

پروژه یا مسائل مورد تحلیل یا فرضیه‌هایی که مورد آزمون قرار می‌دهد، متأثر می‌سازد.

۹- ارزشهای اقتصاددان به عنوان تحلیلگر که او را در انتخاب تکنیک‌ها و روش‌های تحلیلی و همچنین وزن‌هایی که او به انواع گوناگونی از شواهد می‌دهد و اعتبار اثبات منطقی‌اش و همچنین در اشتیاق به موضوعی که یافته‌های او متناسب با آزمون تجربی باشد او را متأثر می‌نماید.

۱۰- ارزشهای اقتصاددان به عنوان تحلیلگر که او را در انتخاب اصطلاح‌شناسی و در پذیرش داده‌های آماری در دسترس به منظور سنجش و اندازه‌گیری متناظرهای عملیاتی ساخت‌های تئوریک‌اش (نظیر تولید ملی برحسب قیمت بازار با مفروض گرفتن توزیع درآمد) متأثر می‌سازد.

۱۱- ارزشهایی که اقتصاددان به عنوان مشاور یا اقناع‌کننده که وی را در جایگزینی قضاوت‌های ارزشی خود (عمده آنها که منافع جامعه را همراه دارد) بجای ارزشهای واقعی و یا ارزشهای مشتری‌هایش (اما بدون خطا در داده‌ها و تورش در یافته‌ها)، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۱۲- ارزشهای اقتصاددان به عنوان یک مشاور که وی را در استفاده از داده‌های نامناسب یا ساختگی، کاربرد روش‌های محاسبه ناقص، دادن شواهد غلط (یا بخاطر تلاش در حفظ مزایای مادی برای خود و مشتریانش یا در مقابل به امید متقاعدسازی مردم یا دولت‌ها برای انجام عمل سیاسی در راستای منافع متصور جامعه)، متأثر می‌سازند.

در حالی که در مورد قلم آخری داوری مطلقاً روشن است، ما باید پرسیم کدامیک از ارزشهای دیگر یا دغدغه‌های ارزشی ممکن است محصول اقتصاددان را آلوده و بی‌طرفی ارزشی او را نقض کنند.

عینیت علمی اقتصاددان

ضرورتی ندارد که در ۵ مورد اول نسبت به ارزشها نگران باشیم. این ارزشها چه مفروض و چه آشکار شده، در خلال رفتار عملی، بخشی از موضوع اصلی است که اقتصاددانان با آن درگیرند: آنها داده‌هایی هستند که برای تحلیل انواع مختلف مسائل مورد نیاز می‌باشند.

مورد اول: که ارزشهای خانوار و مدیران تجاری است که روی تصمیماتشان جهت خرید، فروش، اجاره، قرض دادن، قرض گرفتن و امثال آن تأثیر می‌گذارد، برای تحلیلگر(که از مدل‌های تصمیم‌گیری و مدل‌های عرضه و تقاضا برای تبیین تغییرات در قیمت‌ها و مقادیر کالاها و خدمات استفاده می‌کند) مفروض و داده شده است. وقتی اقتصاددان از تئوری ارزش ذهنی سخن می‌گوید، این تئوری او نیست که ذهنی است. او به صورت عینی با ارزشهای ذهنی تصمیم‌گیران اقتصادی (کسانی که رفتارها و واکنش‌هایشان تغییرات قابل مشاهده‌ای که اقتصاددان باید توضیح دهد، ایجاد می‌کند) درگیر می‌باشد. این تغییرات مشاهده‌پذیر را، اقتصاددان باید توضیح دهد که آیا ارزشهای ذهنی، ترجیحات عملی واحدهای تصمیم‌گیرندگان(به صورت رفتاری) آشکار شده است یا صرفاً(به صورت اصل موضوعی) مفروض می‌باشد. این پرسشی است که ممکن است، دغدغه رادیکال‌های تجربی(اثبات‌گرایان منطقی) باشد، نه به جهت هرگونه بدگمانی نسبت به ورود به قلمرو دستوری، بلکه تنها به جهت طبیعت غیرتجربی ارزشهای صرفاً فرض گرفته شده.

مورد دوم: به ندرت وارد تحلیل‌های اقتصادی می‌شود. تنها می‌تواند، در تحلیل مقیاس‌های سیاستی یا حوادثی بکار رود که احتمالاً عکس‌العمل‌های سیاسی را برمی‌انگیزد. تحلیل مسائلی که واکنش‌های سیاسی می‌توانند نقش مهمی در آنها ایفا نمایند، می‌تواند کاملاً عینی و نسبت به ارزشهای و رای عکس‌العمل‌های مشاهده شده یا پیش‌بینی شده، کاملاً بی‌طرف باشد.

مورد سوم: عمده ارزش‌هایی هستند که در رابطه با عناصر جامعه‌شناختی قوی، مانند اثرات تبلیغات، مبارزات میهن‌پرستی یا فرهنگی، یا تغییر در مدها و سایر عادات(مربوط به الکل، دخانیات و مواد مخدر) اهمیت پیدا می‌کند، که تأثیرات اجتماعی(اخلاقی) بر ترجیحات مردم می‌گذارند. [در این جا] ارزش‌گذاری‌هایی که ارزش‌گذارهای گذشته را تغییر می‌دهد، موضوعات مورد مطالعه هستند (و در واقع بدون تقاضای رفتار بی‌طرفانه بررسی شده‌اند).

مورد چهارم: به سختی نیازمند توضیح است. تنها با ذکر یک مثال(اثرات ممنوعیت قانونی یا اخلاقی بر روی تصمیم‌گیرها درباره تولید، اشتغال، عرضه و تقاضا) می‌تواند، بدون بار صریح یا غیرصریح هنجاری (داور) تحلیل شود.

مورد پنجم: کاملاً مشابه [مورد قبلی] است. مثلاً آن ارزش‌گذاری‌های «رسمی» ای که

باعث می‌شود، دولت ایالات متحده بر خرید اوراق خارجی بجز کشورهای کمتر توسعه یافته یا کانادا و ژاپن مالیات وضع کند، داده‌هایی هستند که تحلیلگر می‌تواند، بدون خروج از عینیت علمی بحساب آورد.

مورد ششم: ما را به منطقه خطر نزدیک‌تر می‌کند به جهت این که ما اکنون اقتصاددانانی داریم که بر روی توصیه‌های سیاستی برای دولت، سازمانهای ذی‌نفع، بنگاه‌های تجاری یا سایر مشتریان کار می‌کنند. البته چنین توصیه نامه‌هایی با داشتن جهت‌گیری ارزشی نمی‌توانند کمکی بکنند. در عین حال اگر ارزشها خیلی پیچیده نباشند و بتوانند به صورت اهداف مشخص بیان شوند، [یعنی] مانند وظایف مشخص شده برای یک مهندس، شیمیدان یا فیزیکدان باشد، در آن صورت تحلیلهای اقتصاددان، به صورت اساسی از استدلال مستقیم علمی متفاوت نخواهد بود. او به جای جویاشدن از اثرات برخی فعالیتها یا مقیاسها، باید اثراتی را دنبال کند، که آن فعالیتها و مقیاسها، بر خواسته‌های مشتریان ایجاد می‌کند. این شیوه که ما (به تبع آدلف لو) آن را تجزیه و تحلیل ابزاری نامیده‌ایم، دربر گیرنده قضاوتهای ارزشی تحلیلگر نبوده و [از این رو] خصلت هنجاری ندارد.

مورد هفتم: کاملاً مشکل ساز است، زیرا در این مورد مشتری (مشتری سمبلیک) اهداف یا تابع ارزشی خود را مشخص نمی‌کند. اقتصاددان در مورد آنچه منافع عمومی را دربر دارد، خودش را در نقش قاضی قرار می‌دهد. سرنخهای زیادی دارد که به او اطمینان بدهد که جامعه [مثلاً] درآمد بیشتر، اشتغال بیشتر، رشد سریعتر، عدالت بهتر، درآمد و ثروت بیشتر، مدارس بهتر، هوا و آب تمیزتر و جاده بهتر، پارک بزرگتر، ماهی‌گیری بهتر و آزادی بیشتر را دوست دارد. اگر او فقط نگران یک هدف باشد، می‌تواند تحلیلهای ابزاری خود را انجام دهد و بی‌طرفی صادقانه خود را حفظ کند. اما با انبوهی از اهداف اجتماعی و بدون مشخص شدن یک نقشه بی‌تفاوتی که نرخ نهایی جایگزینی جامعه بین اهداف رقیب را بدست دهد، دستیابی به هدف، در تحلیلهای ابزاری غیرممکن است، پس نتیجه می‌گیریم، که این نوع تحلیل اقتصادی - اقتصاد رفاه - دستوری است. اما اجازه دهید، این نتیجه را قابل تجدیدنظر بدانیم تا در بخش بعدی مورد ملاحظه قرار گیرد.

مورد هشتم: هیچ مشکلی را برای ما ایجاد نمی‌کند، گرچه به این خاطر باشد که مشکلات ایجاد شده ۶۰ سال پیش توسط ماکس وبر بصورت مستند بیان شده و

بروشنی حل و فصل شده است. اما از آنجا که همه نویسندگان استدلالهای ویر را مطالعه نکرده و نفهمیده‌اند، گاهگاهی همان سوءظن‌ها پدیدار می‌شود. به عنوان مثال، میردال فکر می‌کرد که می‌تواند، موضوع بحث را بازگشایی و این ادعای خود را تکرار کند که ارزشها بر دانشمند تأثیر می‌گذارد تا وی را به مسأله خاصی علاقه‌مند سازد و اولین فرضیه خود را صورت‌بندی می‌کند و از این رو در تجزیه و تحلیل او تورش غیرقابل اجتنابی بروز می‌کند. این ادعاها پایدار نخواهد ماند، مگر آنکه، کل موضوع عینیت علمی، در هر زمینه تحقیق، کنار گذاشته شود. زیرا موقعیت مشابه برای همه علوم (از جمله علوم فیزیکی و زیست‌شناختی) نیز وجود دارد. لزوماً یک ارزش‌گذاری و نوعی پیش‌داوری در ورای انتخاب یک عنوان و مسأله خاص و فرضیه‌های مقدماتی وجود دارد. اما این دلالت نمی‌کند که نگرانی فقدان عینیت علمی در خود تجزیه و تحلیل علمی (چه فیزیکی چه زیست‌شناختی و چه اجتماعی) وجود داشته باشد.^۱

مورد نهم: این مورد با مورد هشتم قابل مقایسه است. هیچ دانشمندی نمی‌تواند، در انتخاب روشها و شیوه‌های پژوهش یا تحلیل خود تحت تأثیر ارزش‌گذاریهای خود قرار نگیرد. در بسیاری از موارد، ترجیحات قوی، برای اتخاذ تکنیکهای ویژه (که معمولاً در نتیجه قبلی محقق حاصل شده) ممکن است، حتی در انتخاب مسائلی که می‌خواهند، تحقیق شوند نقش داشته باشد. بی‌تردید، این ارزشها بر بخشی از تحلیلگر وجود دارد و ممکن است به میزان قابل توجهی بر انتخاب قواعد تحقیق نیز مؤثر باشد. اما قبول این نکته به معنای پذیرش عدم صداقت در کوشش برای دستیابی به راه‌حل‌های صحیح علمی نیست. مطمئناً برخی شیوه‌های مطلوب، ممکن است، او را از این که یافته‌هایش را درست بینگارد باز دارد؛ اما این موضوع، دلالت بر تخطی وی، از بی‌طرفی نسبت به نتایج تحقیقش نمی‌کند.^۲

۱- پرفسور لودویگ فون مایرز عادت داشت که در مورد قضاوت‌های ارزشی که بر شیمی‌دانان و زیست‌شناسان، هنگام مطالعه داروی حشره‌کش غلبه دارد، برای دانشجویانش، حرف بزند. علاقه محققان در این مسائل از یک تورش واضح، منشأ می‌گیرد: آنها نسبت به جانبداری از انسان و مخالفت با ساس [مثلاً]، بی‌طرف نخواهند بود. اما این امر خصلت علمی تلاش آنان را از بین نمی‌برد. در علوم اجتماعی، تحقیق در مورد ابزارهای حفاظت از صلح توسط نوعی ترجیح نسبت به صلح و تورش روشنی علیه جنگ، هدایت می‌شود. آیا این امر (بجز یک فکر آرمانی ممکن توسط محققان)، تحقیق را تباه می‌سازد؟

۲- برای اطلاع بیشتر درباره موارد ۸ و ۹ مراجعه کنید به:

T. W. Hutchison, Positive economics and Policy Objectives, George Allen, 1964

مورد دهم: مسائل نسبتاً سخت‌تری را ارائه می‌کند. عمده به جهت این که قضاوت‌های ارزشی یک اقتصاددان در رابطه با انتخاب اصطلاح‌شناسی و پذیرش داده‌های آماری قابل دسترس، گاهی اوقات، بر اشتیاق تحلیلی، برای بدست آوردن و گزارش دریافتهای غیرجانبدارانه چیره می‌شود. استفاده از زبان ارزش محور، شاید نسبت به استفاده آمارهای ارزش محور، کمتر فریب‌آمیز باشد. چون هر طرحی برای متقاعدسازی با کلمات احساسی یا تعصب‌آمیز، نسبت به یک کوشش برای دروغ‌گفتن با آمار راحت‌تر دیکته می‌شود؛ با این وجود این موقعیت، آنقدرها جدی نیست که از این تفاسیر، این گونه ظاهر شود. تأثیرات عاطفی کلمات دارای بار ارزشی، ممکن است به مرور زمان بی‌اثر شود یا ممکن است با رعایت جانب احتیاط، از بین برود.

استفاده از اطلاعات آماری که به آن بار ارزشی داده شده، ممکن است با ذکر نکات انتقادی، مسدود، یا آشکار گردد. من در این جا به آمارهای ساختگی یا استفاده نادرست از اطلاعات ارجاع نمی‌دهم، هر دو مربوط به مورد دوازدهم است. این آماری که در این جا به عنوان ارزش محور، اشاره می‌شود، نمی‌تواند، ظرفیت ارزشی خود را مخفی نماید. به عنوان مثال هر مجموعه‌ای از کالاها مانند تولید ملی، فقط بر حسب قیمت‌ها یا ارزش‌ها می‌تواند، اندازه‌گیری شود؛ تفاوتی ندارد که شخص برای استفاده، قیمت‌های جاری بازار یا قیمت‌های ثابت شده رسمی، قیمت‌های سال پایه؛ قیمت‌های فرضی که از توزیع درآمد متفاوت بدست آمده، قیمت‌های هزینه نیروی کار یا سایر معیارها. [در هر حال] برخی قیمت‌ها، باید مورد استفاده قرار گیرد و تصمیم اتخاذ شده، ممکن است بوسیله قضاوت‌های ارزشی مرتبط با سیستم «درست» تحت تأثیر قرار گیرد.^۱ ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که ورود به قلمرو دستوری در این موارد ممکن است، اما تهدیدهای بوجود آمده، نسبت به هدف علمی به اندازه کافی جدی نیستند، به گونه‌ای که لازم باشد، از انسان در این زمینه موجودی خشک و پرپیچ و خم ساخته شود.

مورد یازدهم: در این که توصیه‌کننده اقتصادی (یا ادعاکننده) اغلب مشخصات کافی برای اهدافی که می‌خواهد به آن برسد، ارائه نمی‌کند و ناچار است، جاهای خالی را با قضاوت‌های ارزشی خود پر کند، با مورد هفتم کاملاً مرتبط است. جانبداری یک‌سویه

۱- رک به:

Fritz Machlup, the Political economy, Monopoly (John Hopkins Press 1952) pp 429- 461.

نتیجه، ممکن است، ناآگاهانه باشد و در اغلب موارد چنین است، زیرا اغلب مردم به صورتی حق بجانب معتقدند که آنان، آنچه از سوی مشتریان خود یا جامعه خواسته شد را می‌دانند. ویژگی دستوری این نوع توصیه در بخش بعدی دقیق‌تر بررسی می‌شود.

مورد دوازدهم: روشن‌ترین نمونه ارزیابی‌هایی را ارائه می‌کند که به جانب‌داری آشکار و حتی کلاه برداری عمدی منجر می‌شود. در این جا، تنها صحبت از فقدان عینیت علمی بطور غیر معقولی خیرخواهانه است. اما اجازه دهید هیچ کس تصور نکند که اقتصاددانان یا دانشمندان علوم اجتماعی، بطور کلی در فریب دادن از این طریق، تنها هستند. فریب، حقه، شهادت‌های جانب‌دارانه و موارد با شواهد غلط در تمامی زمینه‌ها (علوم، فیزیک و زیست‌شناختی) مهندسی و حتی در امور انسانی اتفاق می‌افتد. من در جایی دیگر نمونه‌های فراوانی را ارائه کرده‌ام.^۱

داوری درباره هزینه‌های جانب‌داری

بررسی نقطه به نقطه رفتار انواع ارزش‌گذارها، خلاصه مختصری از بیان مجدد مسائل اساسی را طلب می‌کند. مسأله این نیست که آیا قضاوت‌های ارزشی به تحلیلها و گزارشهای اقتصادی تحمیل می‌شود و یا اگر گرایش در کار اقتصاددان وجود داشته باشد، هدف علمپاش را از بین می‌برد یا خیر. هیچ بحثی نیست که ممکن است، این موضوع اتفاق بیفتد یا اتفاق افتاده است. بحث واقعی این است که آیا این طبیعت همه تحلیل‌های اقتصادی است یا شاید نوع معینی از تحلیل‌های اقتصادی این گونه هستند و اگر چنین است، در همه انواع یا تنها در مواردی غیر قابل اجتناب است.

ارزشها یا ارتباط‌های ارزشی که در موارد یک تا پنج ذکر شده‌اند، ربطی به بحث ندارند. در حالی که توجه به ارزش‌گذاری از این نوع، علوم اجتماعی را از علوم طبیعی جدا می‌سازد، هیچ یک از این ارتباط‌های ارزشی به مسأله ارزش-خنثایی و جانب‌داری، پیوند ندارند.

ارزشهای توصیف شده در مورد شش، اهداف بیان شده برای اقتصاددان، به عنوان مهندس در تحلیل‌های ابزاری، هیچ خطری را برای عینیت علمی در کارش ایجاد نمی‌کند.

۱- مراجعه شود به:

Fritz Machlup, Are the Social Sciences really inferior? Random house, 1963 pp 163- 164.

وظیفه‌اش حل مسائل معین و گزارش نمودن برای مشتریان وی است که آنان چگونه می‌توانند، آنچه می‌خواهند را بدست آورند. این که اقتصاددانان از اهدافشان خرسند باشد، یا نباشد، ممکن است، بر کارش تأثیرگذار باشد، اما لزوماً چنین نیست.

اگر او درباره محبوبیت اجتماعی اهداف مشتریان یا کارفرمایان خود احساس نگرانی داشته باشد، ممکن است، کشمکش اخلاقی بروز نماید. من حتی می‌توانم انسانهای متعصبی را تصور کنم که در تلاش برای خنثی نمودن نقشه‌های [مسأله‌دار و] شیطانی خود، پاسخهای غلطی را مطرح کنند. در عین حال در این موارد این جایگزین کردن قضاوت‌های ارزشی خود بجای مشتریان یا کارفرمایان وی است که خصوصیت کارش را تغییر می‌دهد، [به این صورت که] آنها را از ابزاری به دستوری تبدیل کرده‌اند. تقریباً همین مسأله در موارد مشخصات ناقص اهداف مربوط به رایزنی [اقتصادی] مطرح می‌شود (موارد تحت عنوان مورد یازدهم). مشاور اقتصادی که اطلاعات دقیق و کاملاً مشخصی درباره ارزیابی مشاوره شونده، از آثار جنبی، ابزارهای جایگزین و اهداف متناقض، ندارد، به ناچار، باید قضاوت ارزشی خود را به کار برد. در این مورد قضاوت‌های ارزشی وی برای مشتریان او جایگزین نشده است، اما در مسیرهای اساسی کم و بیش مکمل آنها هستند. جایی که او می‌تواند، آن را در شیوه‌ای صریح و غیرمبهم انجام دهد، او صرفاً بخش شناسایی نشده را تکمیل می‌کند. وقتی چنین عمل می‌کند، هیچ ضرری در اهداف علمی کارش ایجاد نمی‌شود. در عین حال غالباً سیستم ارزشی که دستگاه ساده اهداف (آماده شده بوسیله مشتریان و توصیه شونده‌ها) را تکمیل می‌کند، پیچیده‌تر از آن است که بتوان بدون ابهام شناسایی شود. در این مورد تحلیل اقتصاددانان و گزارش آنان بخاطر ارزش‌گذاریهایی پنهان، نمی‌تواند کمکی بنماید و از این رو دیگر، از نظر عینی، علمی نیستند.

سوءظنها و دشواریهای مرتبط با موارد هشت و نه (مرتبط با مسأله و فرضیه‌های مقدماتی) برطرف شدند. با توجه به داوریهایی گذشته تنها کسانی که تکلیف خود را انجام ندادند و مطالعه مورد نیاز را سرسری گرفتند، باید نگران باشند.

در رابطه با مورد دهم (در مورد اصطلاحات حامل ارزش و ارقام مخلوط شده ارزشی) ما صرفاً احتیاط را در دو بخش تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان گزارش اقتصادی، توصیه می‌کنیم. جایی که زبان ما تنها کلمات حامل ارزش و آمارهایمان فقط مقیاسهای خلط شده با ارزش را ارائه می‌دهد، گزارشات ممکن است، آثار اقناعی (عمدی

یا غیر عمدی) داشته باشد. انکار کردن واقعیت علمی اقتصاد در این زمینه‌ها یک غلو بزرگ است.

این نکته سبب می‌شود که مسأله ارزش، در مورد هفت به عنوان حساس‌ترین مورد، مطرح شود. این مسأله ماهیت دستوری اقتصاد رفاه است که یک بار دیگر دنبال بررسی بیشتر آن هستیم.

خصلت دستوری اقتصاد رفاه

جایی که اهداف بطور کامل و به وضوح شناسایی می‌شوند، تجزیه و تحلیل بهترین شیوه‌های دستیابی به اهداف، ابزاری است نه دستوری. اما جایی که نقصها و کمبودها یا ابهامهایی در شناسایی وجود دارد، تحلیل‌گر نمی‌تواند، پاسخ‌های مناسبی را ارائه کند، بدون این که (آگاهانه یا ناآگاهانه) شکافهای خاص را مطابق با قضاوت‌های ارزشی خود (در آن لحظه) پر کند. این اقدام به سختی با اهداف علمی سازگار است و دریافت آنچه بهتر یا بهترین برای جامعه است، تحت شرایطی تابع جانبداری تحلیل‌گر است.

مافقط باید آنچه برای داشتن تشخیص کامل اهداف اجتماعی ضروری است، کشف کنیم. اما قبل از تلاش برای پاسخگویی به این پرسش، مناسب است، نشان دهیم که چگونه یک نقشه شناسایی شده از ترجیحات اجتماعی، در تحلیلی بکار می‌رود که بهینه اجتماعی یا (با قدری تخفیف) نوعی بهبود در اوضاع و احوال را معین سازد.

اگر تنها دو هدف اجتماعی وجود می‌داشت، یک نقشه بی‌تفاوتی دوسعدی با یک سری منحنی بی‌تفاوتی، مبادله [یا بده بستان] قابل قبولی را بین این دو ارائه می‌داد. البته نرخ‌های مبادله یا نرخ‌های نهایی جایگزینی قابل قبول^۱ برای ترکیب گوناگون دستیابی به اهداف، بسیار متفاوت خواهند بود. مثلاً فرض کنید دو هدف [مورد نظر] «مصرف کنونی» و «نرخ افزایش رشد تولید ملی» باشند. نرخ‌های قابل قبول مبادله (ارائه شده بوسیله شیب منحنی بی‌تفاوتی) در یک محدوده مصرف پایین و رشد سریع کاملاً از نرخ‌های مبادله قابل قبول در یک سطح مصرف بالا و رشد پایین متفاوت است. اگرچه این موضوع برای اقتصاددانان مجرب باید روشن باشد، [در عین حال] با ترجیحات مکرر

۱- «نرخ نهایی جانشینی قابل قبول» ممکن است، یک اصطلاح مطلوب باشد. من برای آن که بیان کنم که تمامی نقاط روی این منحنی بطور مساوی قابل قبول هستند، و همچنین حرکت در طول این منحنی، نوعی «جایگزین قابل قبول» را ارائه می‌دهد، از «نرخ نهایی جانشینی قابل قبول» استفاده کردم.

برای رتبه‌بندی داده شده اهداف اجتماعی مطابق نیست.

منحنی بی‌تفاوتی اجتماعی، باید همراه با منحنی امکانات جامعه، برای هر دو هدف، ملاحظه گردد. شیب‌های این دو منحنی بیان می‌دارند که به منظور دستیابی به مقدار بیشتری از یک هدف، چه مقدار از هدف دیگر، باید از دست داده شود. به بیان دیگر اینها نرخ‌های مورد نیاز برای فداکردن یکی، برای دیگری را، نشان می‌دهند. باز هم این نرخ‌ها برای ترکیبات مختلف جهت دستیابی اهداف، کاملاً متفاوت هستند. آنها می‌توانند به عنوان نرخ‌های نهایی جانشینی بالقوه ملاحظه شوند.

منحنی‌های امکانات اجتماعی توابع فرصت یا توابع انتقالی هستند که نشان دهنده مبادله مورد نیاز برای دستیابی به اهداف مورد نیاز است. یعنی هزینه داشتن مقدار بیشتری از یکی، بر حسب مقدار کمتر داشتن از دیگری است. منحنی بی‌تفاوتی اجتماعی، توابع ترجیحات یا توابع رفاه اجتماعی هستند که بیانگر نرخ‌های مبادله قابل قبول در دستیابی به اهداف جایگزین می‌باشد. یعنی مطلوبیت بیشتر از یکی بر حسب مقدار کمتر از دیگری. حل بهینه آن ترکیبی است که در آن نرخ‌های مبادله مورد نیاز و قابل قبول با هم مساوی باشند.

احراز نرخ‌های مورد نیاز در مبادله یکی از مهمترین وظایف اقتصاددان است. نشان دادن آگاهی از نرخ‌های مبادله قابل قبول بین اهداف اجتماعی، فرض مهم اقتصاد رفاه می‌باشد. فرض دانستن نرخ‌های قابل قبول مبادله برای ترکیبات مختلف تحقق هدف، حتی تنها برای دو هدف اجتماعی نیز قدری اغراق‌آمیز است. فرض آگاهی از تمامی نرخ‌های مبادله قابل قبول در میان انبوهی از اهداف اجتماعی برای همه ترکیبات ممکن تقریباً تخیلی است.

حتی اگر ما فقط دربارهٔ فهرست عادی اهداف اجتماعی، که به رأی‌دهنده در صحنه سیاسی پیشنهاد شده فکر کنیم، درمی‌یابیم که گستردگی و وظیفهٔ تنها برای دستیابی به نرخ‌های مبادله قابل قبول تنها برای یک شهروند مانع از تحقق نرخ‌های مبادله خواهد شد. به دلیل این که هیچ ترتیب‌بندی کاملی برای نرخ‌های بیکاری، مصرف، سرمایه‌گذاری خصوصی، مخارج دولت، رشد تولید ناخالص ملی، کمک خارجی، برابری درآمد و غیره (تنها برای یادآوری اهداف کمی)، وجود ندارد، اما همچنین هر کدام از این موارد ترکیبی از موارد گسترده است. فقط نرخ یکسان بیکاری ترکیبی از توزیع‌های مختلف در مناطق مختلف، شغل‌ها، گروه‌های سنی، گروه‌های نژادی و اقلیت‌ها می‌باشد؛

نرخ یکسان مصرف ممکن است ترکیبی باشد از توزیع‌های گوناگون میان گروه‌های مصرف‌کننده (گروه‌های اجتماعی، گروه‌های درآمدی) و بیان اقلام مصرفی (غذا، مسکن، اتومبیل، تفریحات، مشروبات، دخانیات)؛ نرخ‌های یکسان سرمایه‌گذاری ممکن است به معنای هزینه‌های بسیار متفاوت در بخش‌های مختلف (کشاورزی، معدن، صنایع کارخانه‌ای، خدمات عمومی، حمل و نقل) باشد؛ نرخ یکسان مخارج عمومی ممکن است، با تغییرات اساسی در تخصیص‌ها برای اهداف مختلف (دفاع، تحقیقات، آموزش، بهداشت و بزرگ‌راه‌ها) مقایسه شود و تصویرهای همسان باید برای هر کدام از اهداف کمیت‌پذیر انجام شود.

اگر دربارهٔ اهداف غیرکمی نیز فکر کنیم، بر سردرمان افزوده خواهد شد، به جهت این که ترکیبات بی‌شماری در میان همه انواع درآمدهای روحی وجود دارد. پراهمیت‌ترین آنها ترتیبات قانونی و نهادی برای افزایش یا کاهش انواع گوناگون آزادی‌های اقتصادی، سیاسی عقلانی و مذهبی و بسیاری کشمکش‌ها با اهداف دیگر مانند اشتغال، تولید، سرمایه‌گذاری، برابری و غیره می‌باشد. همچنین فعالیت‌هایی برای افزایش اعتبار ملی در بده‌بستان قابل قبولی در مقابل تحقق اهداف دیگر می‌باشد.

بازتاب عادی این مباحث، بر اقتصاد رفاه، بر افزایش یا کاهش قابل اندازه‌گیری در تولید کل یا درآمد کل و بر تغییرات نهادی در توزیع درآمد متمرکز شده است. با ایجاد فروض ابتکاری که بر طرف پرداخت‌ها متمرکز شود، بدین صورت که سود بردندگان، زیان‌زبان‌دیدگان را جبران کنند، اعتبار توزیع درآمد، به جهت ارزیابی معیارها یا تغییرات ویژه حذف شده، و درآمد کل تعیین‌کننده منحصر بفردها اقتصاد رفاه گردید.

با دارا بودن هدف اجتماعی واحد و قید واحد - افزایش درآمد کل بدون هیچ کاهشی در درآمدهای فرد دیگر - مسألهٔ ارزیابی سیاست‌های عمومی رقیب قابل عمل می‌شود. اما به محضی که شخص، وجود چند هدف را (که بعضاً با هم معارض هستند)، تشخیص بدهد، [در آن صورت] امکان یافتن راه حل واحد (حتی در تعیین مسیر تغییر)، از بین می‌رود، مگر این که نظام ارزشی یک فرد به عنوان ارزش جامعه قلمداد شود که در این صورت آن فرد تنها می‌تواند خود اقتصاددان باشد و بنابراین این بهینهٔ اجتماعی به وضوح دیدگاه شخصی است که نمی‌توان اثبات نمود که درست است یا غلط. به علاوه این حاکم مطلق اقتصاد رفاه، احتمالاً فاقد تشخیص پیش‌بینی توابع ترجیحات خود بطور کامل است؛ بسیاری از دریافت‌هایش حالت مخصوص داشته و برای فرصت‌های خاص

سرمه‌بندی شده است و قابلیت پیش‌بینی ندارد.^۱

ارائه یک تصویر می‌تواند، به روشن‌تر شدن موضوع کمک نماید. کنگره آمریکا بر روی قانون جدید حق نسخه‌برداری، در توسعه دادن به محافظت از حق مؤلف در طول زندگی او، بعلاوه ۵۰ سال پس از مرگ او کار کرده است. گرچه این اتفاق نیفتاده است که قانونگذاری برآوردهای اقتصادی آن را طلب کند، اما اجازه دهید فرض کنیم که به یک اقتصاددان جهت انجام مشاوره [در این رابطه] مأموریت داده شده است. اقتصاددان ممکن است، توان آن را داشته باشد که درباره جابجایی‌های احتمالی، در طول تابع امکانات خبر دهد. او ممکن است، پیش‌بینی کند که تصویب این قانون ممکن است، سبب ابداعاتی برای ناشران و نویسندگان شود که منجر به انتشار کتاب‌های اضافی (شامل ۵ رمان در هر سال، ۸ داستان سری، ۶ کتاب سکس و ۷ کتاب درسی جدید، که ۲ کتاب از آنها در اقتصاد مقدماتی با فصل‌های کم در مورد اقتصاد رفاه باشد)، شود، که قیمت‌های کتاب‌ها بویژه آنهایی که در طول سال‌های قبل چاپ شده و هنوز بشکلی قابل توجه، در حال فروش هستند، ۱۰ درصد بالا می‌رود؛ که بر مخارج مصرف‌کننده خصوصی، فقط بصورت ضعیفی تأثیر گذاشته است، مصرف‌کنندگان، کتاب‌های کمتری را با میزان بیشتری هزینه پولی می‌خرند، اما بودجه‌های کتابخانه‌های عمومی و کتابخانه‌های مراکز آموزشی باید افزایش یابد؛ و تخصیص‌ها برای بخش آموزشی ایالت‌ها و مدارس عمومی نواحی باید افزایش یابد، زیرا باید قیمت‌های بالاتری را برای بیشتر کتاب‌های متون درسی بپردازند؛ این مخارج بعضاً با افزایش مالیات‌ها و بعضاً به قیمت کاهش هزینه‌های دیگر آموزشی، شامل حقوق معلمان است؛ مخارج حق وکالت حقوق دانان و هزینه‌های دادگاه را بالا خواهند برد، به دلیل این که موارد اقامه دعوی در مورد حق نسخه‌برداری افزایش می‌یابد؛ و این که تأثیر توزیع درآمدی [این سیاست] از خوانندگان کتاب‌ها، محققان و معلمان و مالیات دهندگان، به نوه و نبیره نویسندگان (بسیار کم) کتاب‌های موفق را دربر خواهد داشت. همه این موارد در بخش امکانات و انتقالات پیش‌بینی می‌باشد. [اما] در مورد ارزیابی تغییرات صورت گرفته، چه باید گفت؟

۱- این را هم می‌شود، در مورد تصمیمات خاص روی مسائل خانوارها و بنگاه‌های فردی (اما با کاربردی متفاوت) بیان کرد. تنها این معنا را می‌دهد که عکس‌العمل‌های آنها همواره به درستی پیش‌بینی نمی‌شوند، و تا تصمیمات مبتنی بر تکراری حذف نشوند، پیش‌بینی عکس‌العمل‌های عرضه و تقاضای کل، دقیق نخواهد بود. مسأله نسبت به حاکم مطلق منحصر بفرد اقتصاد رفاه کاملاً متفاوت است.

صاحب نظر اقتصاد رفاه باید تصمیم بگیرد: چه میزان از جامعه، از انتشار عناوین اضافی کتاب (شامل سکس و علم اقتصاد) شادمان می‌شود؛ چه میزان از جامعه، از پرداخت مالیات‌های بیشتر رنجیده خاطر می‌شود؛ چه میزان از جامعه، از کاهش در حقوق معلمان و افزایش درآمد قضات استقبال می‌کنند؛ و بویژه جامعه به مذاقش خوشایند است که خوشبختی برخی از ورثه‌های نویسندگان را مشاهده کند که مدال‌های سلطنتی را به جهت تولیدات ادبی پدر بزرگ یا عمه بزرگشان دریافت می‌کنند.

کاربرد زبان ارزش‌مدار در شرح این بخش از اقتصاد رفاه کاربردی، ممکن است قضاوت‌های ارزشی نویسنده حاضر را آشکار کرده باشد. آیا این که این قضاوت‌ها با قضاوت اکثریت مردم یا قانون‌گذاران کنگره موافق است یا نه، معلوم نیست، اما کاملاً بعید به نظر می‌رسد. بهترین سخنی که می‌توانم در حمایت از قضاوت‌های ارزشی خودم بگویم، این است که من به خودم اجازه می‌دهم که تصور کنم اغلب مردم با من موافقت، اگر و تنها اگر آنها درباره این مسأله، به اندازه کافی فکر کنند.

اما نکته این تصویر من این نیست که ارزش‌گذاری من از پیش‌داوری ویژه‌ای برخوردار است که با دیگران متفاوت است؛ آنچه می‌خواستم بگویم آن بود که نظام ارزشی من در ارتباط با شایستگی‌ها یا کاستی‌های پرداخت هدایای بالقوه به نوه و نبیره‌های ناشناخته نویسندگان کتاب‌هایی که هنوز از فروش وسیع انتشار آن کتاب‌ها لذت می‌برند، وضع خاصی ندارد. البته من می‌توانم ادعا کنم، که ارزیابی من از عمل قانون‌گذار، یک ترجیح منطقی را از سیستم ارزشی من، ارائه می‌دهد و این که من اکنون زمینه تشخیص ضروری را برای دیگران، جهت بررسی منطبق خود فراهم می‌سازم. من هنوز شک دارم که به این ایراد که کل مسیر «غیرعلمی است»، نایل شده باشد.

یک مشکل دیگر، باید ملاحظه شود: ارزیابی صاحب‌نظر اقتصاد رفاه، از منافع آینده از ایثار حال بدست می‌آید و منافع حال به قیمت ایثار در آینده است. برخی از اقتصاددانان رفاه [به نفع آیندگان] نسبت به نسل‌های آینده بسیار بخششده هستند و آماده از دست دادن درآمد هم‌عصرهای خود هستند، برخی کاملاً بر عکس، معتقدند که باید منافع آیندگانی که هنوز حضور ندارند را فدای نسل فعلی که در صحنه هستند نمود. (چرا من باید نگران نسل‌های آینده باشم؟ آیندگان چه کاری را برای من انجام می‌دهند؟). ترسیم هر نقشه بی‌تفاوتی اجتماعی، نیازمند آگاهی از مجموعه‌ای از نرخ‌های ترجیحات زمانی است (سزاوت یا گزندگی نسبت به آیندگان) و بنابر این نتیجه تمایلات

کاملاً ذهنی است.

به نظر می‌رسد که راه حل فرار از این مشکل و همه دشواریهای مشابه، تنها مشخص نمودن یک سیستم ارزشی نباشد، بلکه باید مجموعه بزرگی از سیستمهای رقیب را در اختیار مشتریان و توصیه‌خواهان (یعنی نمایندگان اجتماع)، قرار داد، تا بتوانند از میان آنها گزینش کنند. در عین حال چنین کاری، به سادگی قابل عمل نیست، زیرا تعداد بی‌شماری از سیستمهای ترجیحی ممکن وجود دارد. پیشنهاد تعداد زیادی از سیستمهای ارزشی رقیب، برای تحقق عدالت در میان انواع سلیقه‌ها و ترجیحات موجود، عملی نیست. این [نیز] عملی نیست که بگوییم، آنانی که بر صندلی دولت تکیه می‌زنند، حق انتخاب از میان میلیون‌ها سیستم ارزشی متفاوت را داشته باشند و مرتبط با هر کدام از آنها، ممکن است، پاسخ متفاوتی، برای پرسشهای بخصوصی موجود باشد. اقتصاددان رفاه، اگر خیلی امانت‌دار باشد، در بهترین صورت، یک نمونه کوچک توابع رفاه رقیب را مشخص می‌کند، و در محدود کردن انتخاب‌های پیش‌رو در این مسیر، دوباره گرفتار اقتصاد دستوری می‌شود.

خالص ماندن در مقابل شفاف آمدن

بدرست آوردن این نتیجه که اقتصاد رفاه ماهیتاً ویژگی دستوری دارد، ممکن است، سبب شود، اصول‌گرایان هر وقت بخشی از تحلیل اقتصاد رفاه را ملاحظه می‌کنند، در میان ما فریاد بزنند: «غیرشفاف! غیرشفاف!». این تأسف آور است. [زیرا]، حتی اگر اقتصاد رفاه مقوله ناخالصی باشد، [در عین حال] یک بخش ضروری، از کار [و زندگی] ما است.

شیوه اخیر برای «تحلیل‌های هزینه فایده»، درک سالمی از خطر انتخاب کورکورانه و از مزایای انتخاب کردن براساس ملاحظات عقلانی امور رقیب را ارائه می‌کنند. این درست است که این ملاحظات شامل برآوردهای منافی است که کم و بیش در سایه ارزش‌گذاری‌های قضاوتی محقق می‌شود، ولی این دلالت نمی‌کند، که اگر ما از همه برآوردهای «غیرعلمی» ممانعت کنیم و تصمیماتی بیرون از ملاحظه آنچه باید باشد و آن گونه که دوست داریم، باشد را اتخاذ کنیم، موفق‌تر خواهیم بود.

شرافت [و صداقت] اقتضاء می‌نماید که ما در مورد ماهیت ارزیاب‌گرایانه بررسی‌ها و توصیه‌هایمان، رُک باشیم. اما این بدین معنا نیست که ما باید مقدمات

متدلوژیکی طولانی، برای هر و همه یادداشت‌های سیاستی بنویسیم. در صورت انجام چنین کاری، ما تنها درصدد جستجوی یادداشت‌ها از مقصد نهایی‌شان - پرونده‌ها - را افزایش دادیم بدون این که آن یادداشت‌ها توسط کسانی که سفارش داده‌اند، خوانده شود. این خیلی بد است. تلاش گسترده‌ای پیرامون بهبود کیفیت توصیه سیاست اقتصادی مورد نیاز است. می‌توانیم از راه بحث و توجیه مفروضات ارزشی، در تجزیه و تحلیلها (و حتی بهتر از آن) از طریق نشان دادن این که چگونه (در صورت تغییر مفروضات)، یافته‌ها تحت تأثیر قرار می‌گیرند، به تقاضای شرافت [و صداقت] پاسخگو باشیم. ما احتمالاً به عنوان یک قاعده نشان خواهیم داد که کدام موقعیت ارزشی، «قابل قبول‌ترین» خواهد بود. بیشتر ما، این را از یک طریق نسبتاً غیرقابل اشتباه، انجام می‌دهیم، زیرا ما معمولاً متقاعد شده‌ایم که ارزشهای اخلاقی خودمان، اخلاقی‌تر از ارزشهای دیگران است.

